

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که بحث در اخذ اجرت بر اذان بود.

که خب به یک مناسبتی کلمات استاد و بعضی از اهل سنت را خواندیم. و عرض کردیم روایتی که آنها دارند، لا تتخذ مؤذن به اصطلاح یاخذ علی الاذان اجرا، و عرض کردیم متن فقهی که از اهل سنت خواندیم درجات گذاشتند. متبرع باشد، متبرع نباشد، باز مسئله از خود بیت المال باشد، از مال امام باشد، نمی دانم از مردم محله باشد، مردم دیگری باشد، به نحو ارتزاق چه جور می شود، به نحو اجرت چه جور؟

در عبارات فقهی شان این طوری جمع کردند. من یک مقدار عمداً اما عادتاً در عبارات فقهی اصحاب خودمان، بیشتر تا زمان محقق را می خوانیم بیشتر؛ چون آن که خیلی تأثیرگذار است در فهم روایات و موثر است، همین مرحله ای است که به اصطلاح تا زمان محقق صاحب شرایع است. کمتر متعرض کلمات ایشان و بعدش علامه و دیگران، مگر یک ضرورتی باشد.

در این مسئله چون یک مقداری تحت تأثیر قرار گرفته عبارت ایشان را می خوانیم. البته بعد مرحوم صاحب جواهر من یک نکاتی دارد برای آشنایی شما هم با متن جواهر و هم کارهایی که الان مطلوب است و کیفیت کار، و این را به اصطلاح توضیحات داده بشود.

در کتاب شرایع دو بار متعرض بحث اخذ اجرت بر اذان شده است. خوب دقت بکنید. یک بار در همین کتاب صلاة که در بحث اذان است، یک بار هم در کتاب تجارتش، متاجر به قول ما. در همان اخذ اجرت بر واجبات. حالا اگر می خواهند آقایان چون ایشان طبق قاعده خودش مرحوم شیخ صاحب جواهر عین عبارت کامل، شرایع را بیاورید از بحث همین متاجرش اول تجارتش، مکاسبش، و ما یجب علی الانسان، بعد می گوید و اخذ الاجره علی الاذان، اذان را آنجا آورده به این مناسبت.

حالا ما یک مقداری هم دیگر حالا که بحث کمی طول کشید که یواش یواش هم نکات فنی بحث روشن بشود. کارهایی که اصحاب ما کردند، مثل جواهر که حدود دویست سال قبل بوده و کارهایی که بعد شده، تا انشاء الله روشن تر بشود.

در کتاب جواهر در بحث اذان و اقامه از عجایب این است که همان متن اهل سنت را آورده، فقهی اهل سنت. تعبیرش و يعطی الاجرة من بیت المال اذا لم یوجد من یتطوع به؛ عرض کردم در روایات ما و در روایات اهل سنت لم یوجد من یتطوع به نیست، این را فقهاً اضافه

کردند. عرض کردیم گاهی ممکن است روایت در یک مجال بوده، این را نکته اش را عرض کردیم. اینها اضافاتی کردند، این اضافه، اضافه اهل سنت است. حالا جواهر از کجا گرفته؟ نشد نگاه بکنم، به ذهن من از کتاب مبسوط گرفته باشد، به ذهن من، مبسوط هم بود پیش من، امروز مراجعه نکردم، مبسوط هم که از اهل سنت گرفته، از همان فقه متعارف اهل سنت. اما این در روایات ما این متن نیست.

س: مبسوط

ج: عرض کردم نگاه نکردم اما خب پیش ما واضح است، تاریخش هم واضح است. منشأ مبسوط باید باشد. عرض کردم ما یک فقه قبل از مبسوط داریم یا فقه خود شیخ و آن فقهی است که عین نصوص روایات است. آن فقه اینجور نمی نویسد. این مال فقه بعد از مبسوط است. فقه مبسوط یک فقهی است که فقه مأثور را یعنی فقه روایت را با تفریعات اضافه کرده، این یک به اصطلاح قول امروزی ها یک تحولی که در فقه شیعه پیدا می شود، توسط مبسوط است. این تعبیر، تعبیر مبسوط است، اذالم یوجد، و این تعبیر، تعبیر اهل سنت است. و اهل سنت هم این تعبیر را اضافه بر روایت نوشتند، خوب دقت بکنید. چنین روایتی هم اهل سنت ندارند. دقت می کنید؟ یعنی آن حدیث رسول الله (ص) را اضافه کردند با اضافه از خودشان و الا حدیث رسول الله (ص) که مطلق است، به آن اضافه کردند اذالم یوجد من یتطوع به، اما اذالم یوجد نه. آن وقت اذالم یوجد من یتطوع به اجرت است، این یک احتمال، جعل است، جعل یعنی هر کسی اذان بگوید، دو احتمال، رزق است، سه احتمال. آن وقت اگر این سه تا شد، این خصوص بیت المال است یا مال حاکم بنفسه است، یا از عموم مومنین است، این هم بحث دیگر.

این بحث ها را اهل سنت داشتند، خواندیم برایتان و حتی وقتی که شرایع نوشته شده، این کتب اهل سنت موجود بوده، این بحثها را داشتند، همین بحث هایی که می خواهم نحوه تأثیرات... در میان شیعه تأثیر و تأثر به این فروع اهل سنت توی محقق کم است، توی علامه زیاد است، این را یاد بگیرید. از توسط علامه یک مقدار از این فروع اهل سنت هم وارد فقه ما شد. روشن شد کیفیت کار؟ پس یک کیفیت کار از زمان رسول الله (ص) که شروع می کنیم، این نحوه مثلاً همین یتطوع به در مثل مذهب است که قرن چهارم است، از اهل سنت شوافع. قرن پنجم ما مبسوط هست، اما ایشان به همین مقدار اکتفا، این عبارت شرایع را توی متاجر آوردید؟

س: ۱۷:۶۰

ج: چی آقا؟ ولایجوز اخذ الاجره به نظرم آنجا نوشته

س: مسألة اخذ الاجرة على الاذان حرام ولا بأسه الرزق من بيت المال صلاة الناس والقضاء على ۲۹:۶۰

ج: بله، قضاء است، ببینید اصلاً دیگر من يتطوع به را نیاورده، آنجا نیاورده، اذالم يوجد، بعد هم آنجا نوشته که اخذ الاجره حرام و يجوز الرزق، اینجا نوشته يعطى الاجره من بيت المال، اصلاً اجرت را، دقت کردید، کتاب ایشان در دو باب، اینجا متأثر به مبسوط شده. من عمداً این را می خوانم یعنی این مثلاً چون دیروز ما دیگر حالا خدای ناکرده حمل بر چیز نکنید، مثلاً کلمات استاد در یک کتاب، ببینید بحث سر کلمات استاد نیست. این طبیعت فقه این جوری است، نمی دانم چرا این جوری شده حالا، در این کتاب مثل شرایع خب مرد بزرگواری است خب، در اذان و اقامه یک راه رفته، لذا عده ای از اصحاب ما گفتند اجرت مطلقاً نمی شود ولو من بيت المال، لذا این مسئله در حقیقت یک مسئله ای نیست که بتوانیم تویش در تمام فروعش اجماعی را درست بکنیم، شاید چون آقای خویی هم می گویند اجماع در اینجا محصل است و اینها، آن مقدار اگر بخواهیم اجماعی درست بکنیم من باب مثال می خواهم بگویم، شاید اخذ اجرت بر اذان بنفسه باشد، اگر کسی بگیرد نه از بیت المال. مثلاً بگوید آقا نماز ظهر می خوانی اذان بخوان، اذان بگو این مقدار همه به تو پول می دهم، و اما اگر اجرت شد، اجرت یا بیت المال است یا شخص است، یا مال حاکم بنفسه است. رزق شد، رزق یا بیت المال است، اینجا باز یک فرع دیگر هم مطرح می شود. آیا رزق را می شود از بیت المال، از مال افراد، مثلاً افراد بگویند آقا ما به شما چطور بیت المال رزق می دهد، شهریه می دهد، ما هم به شما شهریه می دهیم، نکته فنی نمی دانم روشن است برایتان؟ نکته فنی این است که عنوان رزق فقط به بیت المال صدق می کند یا مال حکم بنفسه هم صدق می کند؟ یا اموال مومنین. مومنین بگوید آقا نماز، چطور بیت المال به شما پول می دهد، ما به شما پول می دهیم برای اذان، و باز هم آن مسئله معروف اذان اعلام و اذان نماز، اعزام به قول ایشان.

حالا ایشان نوشته و يعطى الاجره من یک مقدار هم عبارت، جواهر متأسفانه تعقید دارد، حالا من کمی می خوانم برای اینکه با تعقید او آشنا بشوید و اشکالات کار را.

اشاره کرده که چون می خوانم حالا چند سطر بعد می آید؛ كما عن المنتهى، منتهی مال علامه است، منتهی تأثیرگذار نیست در این متن. ما دیگر کاملاً واضح شد برایتان، متون ما، متون فقهی ما یک تاریخ معین دارد. منتهی ممکن است به این عبارت تأثیر پیدا کرده، چون منتهی پسر خواهر محقق است، قطعاً به کتب دایی اش متأثر است ایشان. و المبسوط، مبسوط منشأ تأثر صاحب شرایع است، این دو درست است، این دو تا با همدیگر فرق، ببینید ما هم می آییم اینها را نکته ها را یکی یکی می خواهم بگویم، منتهی متأثر به این عبارت است. عبارت مبسوط مؤثر در این عبارت است. این دو تا با هم دیگر خیلی فرق می کنند. پسر خواهر محقق از ایشان گرفته، اما خود محقق از مبسوط گرفته، دقت می کنید؟ و مبسوط هم متأثر به فقه اهل سنت است. چرا؟ چون این متن در روایات نه ما هست نه آنها هست. یعنی آن متن عبارتی را که اهل سنت داشتند، برداشتند جمع و جورش کردند، با متن فقهی، بعد ایشان دارد، و ان عبر یا عبر فی الاخير بالشی، می گوید

در اخیر مراد مبسوط به جای اجرت نوشته و يعطی شیء، حالا تعجب از مرحوم صاحب جواهر، البته شاید مراد ایشان فقط نقل است، والا شأن صاحب جواهر اجل است که بگوید و ان عبر فی الاخير بالشیء، خیلی شأن ایشان اجل است، ایشان فقه، واقعاً نه اینکه من تعبداً می گویم چون دیگران گفتند، واقعاً فقیه بزرگواری است.

خب این معلوم است در مبسوط گفته يعطی شیء من بیت المال، مراد مبسوط که از فقه اهل سنت گرفته، می خواهد بگوید به جعاله می شود، به اجرت نمی شود، این مرادش این است نه اینکه دو تا عبارت یکی هستند. خوب دقت فرمودید من امروز چرا می خوانم؟ صاحب جواهر می گوید در مبسوط گفته شیء نگفته اجرت، این شرح عبارت شرایع قرار داده، البته من واقعاً اعتقاد دارم، مگر من بعد می فهمم، چون بعضی وقتها هم فهم خودم را تخطئه می کنم، چون آنها این قدر بزرگواری، من به ذهنم می آید يعطی شیء یعنی جعاله، يعطی الاجره یعنی اجاره. این دو تا با همدیگر خیلی فرق می کنند. جعاله و اجاره دو باب است.

ایشان ظاهرش این است که همین را شارح عبارت مبسوط گرفته، دقت فرمودید. گفتم امروز می خوانم برای ظرافت های فقهی، این که ایشان عبارت مبسوط هم دارد، و اولی بذلک المبسوط، بعد نقل می کند بعد از چند سطر، لتعبیره و يعطی شیء من بیت المال، من این جور می فهمم چون در اهل سنت هم خواندیم دیگر، یکی اجرت بود، یکی جعاله بود، یکی رزق بود. باز اینها از بیت المال بود، از مال حاکم، حاکم بنفسه بود، مال مردم بود. اینها هم سه تا به اصطلاح. اصلاً تصویر می شود یا نه آن رزقش حالا تصویر می شود یا نه؟

این فروعی بود که در آنجا. بعد آنها هم متعرض، این هم ایشان متعرض نشده، حالا که بیت المال است، از کدام قسمت بیت المال است؟ می گوید از صدقات نمی شود، باید از عنوان به اصطلاح فیء باشد، و آن هم سهم رسول الله (ص) یا خمس الخمس باشد که سهم رسول الله (ص) است. متأسفانه در کتب ما این تعبیر روشن نشده. و من فکر می کنم یک مقداری اش هم علتش این باشد چون ما فقه اجرایی نداشتیم، ما تنفیذ نداشتیم، بیت المال دستان نبود که بیایم این دقت ها را بکنیم. علی ای حال ایشان نوشتند مرحوم صاحب جواهر حالا من اگر بخوام به این دقت بخوانیم می ترسم دوسه روز فقط عبارت جواهر طول بکشد.

كما عن المنتهی و المبسوط، من می خواهم دقت و ظرافت ها حفظ بشود.

اولا خوب بود عین عبارات را ایشان می آورد، اگر می خواستند بگویند، و ثانیاً این ظرافت کاملاً محسوس است. يعطی شیء من بیت المال، یعنی به نحو جعاله داده بشود. ظاهراً شیء این طور است غیر از اجرت است.

ج: کدام یکی؟

س: همین ها

ج: اینجا نقل نکرده ایشان،

س: ۱۰:۱۳ المصالح ولا يكون من الصدقات ولا من ۱۳:۱۳

ج: آهان، پس معلوم می شود مبسوط آورده از همان سنی ها گرفته

لکن ظاهر تحریر الفاضل، فاضل مراد از فاضل یعنی علامه حلی پسر خواهر محقق، لکن اگر لکن عامل باشد یا نباشد، لکن الظاهر تحریر الفاضل، تحریر دارد مرحوم علامه، ارادة الاجرة من الشيء، بله، اجرت شاید ایشان می خواهد اشکال بکند که اجرت غیر، ظاهری که من می فهمم از شيء که جعله است، اجرت نیست. و ان ارید من المتن و غیره و اگر اراده شد از متن، همین شرایع و غیره، حصر جواز اخذ الاجرة عليه في بيت المال، كان النفس المحكى عن صريح القاضي، ابن براج، اگر مراد این باشد که فقط اجرت را از بیت المال می گیرد، از کس دیگری نمی تواند بگیرد حصر، آن کس دیگر عبارت است از مال خود حاکم، و اموال مردم. كان نفس المحكى عن صريح القاضي من عدم جواز الاخذ الاجره عليه الا من بيت المال، الا انه لا وجه له ظاهر، این نکته ای ندارد، اگر اجرت جایز شد بیت المال و غیره، یعنی این نکته صاحب جواهر درست است.

ایشان می گوید اگر شما گفتید اجرت جایز است، فرق نمی کند؛ چون اگر گفتید بیت المال، آن رزق است، بیت المال هم اگر اجرت باشد جایز نیست، رزق باشد جایز است. این دقت صاحب جواهر درست است. الا انه لا وجه له ظاهر، وجهی ندارد چرا؟ به خاطر اینکه اگر اجرت بگوئیم درست است، از بیت المال، اجرت به این معنا البته ایشان چون دیگر حالا نمی دانیم امروز می رسیم یا نمی رسیم، امروز که نمی رسیم، حالا مگر فردا، طیف عبارت ایشان چون ظرافت هایی دارد و چون می خواهیم بگوئیم یک مقدار نقل و انتقال هایی که در فقه شده، روشن بشود که چه تأثیر دارد.

آن وقت ایشان بله، در این صفحه ای که من خواندم الان، صفحه ۷۱ بود. در صفحه ۷۶ بعد از پنج صفحه وسطهای صفحه دارد و الفرق بين الاجارة والارتزاق، بحث هایش را اول کردند، بعد از پنج صفحه فرق بین اجرت و رزق یعنی شهریه از بیت المال را بیان فرمودند.

بله، الا انه لا وجه له، اگر گفتیم اجرت جایز است مطلقا باید بگوییم. فانه ان جاز اخذ الاجرة عليه منه، عليه بر می گردد به اذان، منه به بیت المال، از این کارهای سابقی ها سر ضمیرهایشان، فانه ان جاز اخذ الاجرة عليه منه، فاو لی ان يجوز من غيره، اولویتی حس نمی کنیم، به هر حال جایز باشد. و ان لم یجز من غيره، اگر از غیر یعنی در نفی و اثباتش متعکاسند در اولویتشان. فاو لی ان يجوز منه، یعنی بیت المال، و لذا حکى عن جماعة التصريح بعدم الفرق بين اخذ الاجرة منه و من غيره، راست است این مطلب، یعنی ایشان می خواهد بگوید این مطلب حسب القاعدة هم هست، قول هم دارد. گفتند اخذ اجرت بر اذان اشکال ندارد. حالا مثلا اذان اعلامی مثلا یا مطلق اذان.

بله، بل ستمع نفی الخلاف عنه، حکى عن تصویر بعدم الفرق بین، که فرقی نمی کند اجماع، ستمع نفی الخلاف عنه بالاجماع، حالا نفی خلاف را می گویند اجماع نیست، حالا ما تسامحا عرض می کنیم، بدون خلاف فرقی نمی کند. اگر از بیت المال جایز است اجرت، از دیگران هم جایز است، اگر از بیت المال جایز نیست از دیگران هم، اگر از دیگران جایز است از بیت المال، هیچ فرقی در این جهت نمی کند؛ چون اجرت غیر از جعل است و غیر از رزق است.

و من هنا احتمال ارادة القاضی الارتزاق منه، این اراده مصدر است اضافه به فاعل شده، یعنی احتمال ان القاضی، قاضی ابن براج، اراد الارتزاق مرادش اجرت نیست، شهریه هست رزق است، بعد ایشان می گوید که و اولی قلت، قلت صاحب جواهر، و اولی بذلك المبسوط، عبارت مبسوط صریح تر است، لتعبيره و يعطى شیء من بیت المال، این شیء من بیت المال احتمالا شامل جعاله و رزق هر دو بشود. ایشان می خواهد بگوید نه مرادش رزق است. بعید می دانم شیء مناسب با جعاله است؛ چون جعاله هم مطرح شده، یکی اجاره مطرح شده، یکی جعاله مطرح شده، یکی ارتزاق مطرح شده، اینها را ما در این مسئله اذان هی داریم تأکید می کنیم چون ما دهها مسئله مشابه این داریم. قضاوت هست، نمی دانم مال ادارات هست، نظام اداری هست، شؤون مسجد هست، خادم مسجد، الی آخره... در یکی که زیاد کار شد بقیه هم انشاء الله برایتان آسان می شود.

س: شیخ از مال امام را در مبسوط جایز می داند، ادامه اش مال امام را تصریح دارد

ج: که سهم امام؟

س: نه حاکم ظاهرا مراد است

ج: آن مال نفسه است

س: من مال نفسه؟

ج: بله، آن مال، آن سومی است دیگر، دومی اش است. اول بیت المال، بعد مال نفسه، بعد اموال مومنین.

س: نه بعد ندارد، می گوید اگر بدهد جایز است ولو متطوع هم باشد.

ج: مطلقا دیگر، آن بحث دیگری است. آن بحث ها را می آوریم انشاء الله.

اولی بذلک المبسوط و نصه فی المحکی عن الخلاف، آن ایشان می گفت که در مبسوط و نصه، یعنی نص شیخ طوسی، لیس بظاهر، صریح عبارت شیخ طوسی، فی المحکی عن الخلاف، معلوم می شود کتاب خلاف دست ایشان نبوده، به حکایت اکتفا کرده.

بینید این جور عبارات را آوردن، تشویه ذهن است. به جای اینها می گفت مثلاً قال شیخ، قال صدوق، قال فلان، خیلی راحت تر بود دیگر، قال فی الخلاف، استظهار، این طور الان شما فقط تعبد است، آن دارد می گوید شما اصلاً عبارت را که ندیدی، ممکن است از عبارت چیز دیگری در بیاورید، و نصه فی المحکی عن الخلاف، معلوم می شود خلاف هم پیش ایشان نبوده، علی الاجماع، نصه علی الاجماع، ایشان ادعای اجماع کرده علی حرمة اخذ الاجره، نوشته دلیله اجماع الفرقة، چون تصریح کرده به اجماع فرقه باید بگوییم اخذ اجرت مطلقاً جایز نیست ولو من بیت المال.

بل والتمن، متن، همین شرایع، در کتاب شرایع هم آورده که اخذ اجرت، بله، من بیت المال غیرش، چرا؟ متن لتصریحه فی التجارة بتحریم اخذ الاجرة علیه، یعنی عبارت شرایع را در اینجا با عبارت باب مکاسبش، اینجا که باب صلات است، با هم دیگر ضمیمه نکنیم. این که گفته یعطی الاجره یعنی رزق، مرادش رزق است. چرا؟ چون در متاجر این طور گفته، یحرم اخذ الاجرة علیه و يجوز ارتزاق من بیت المال، پس این اخذ اجره ای در اینجا بیت المال یعنی رزق، رزقه من بیت المال. حالا این هم کیفیت جمع. خوب است حالا برای حسن ظن به بزرگان و الا کلام که ناقص است که یعطی الاجره که اجرت است دیگر رزق به آن نمی گویند. برای کلام.

لتصریحه فی التجارة، ضمیر تصریحه به صاحب شرایع بر می گردد. بتحریم اخذ الاجره علیه و جواز الارتزاق من بیت المال، فلا قائل معتد به، یا معتد به، بالقول المزبور، مراد از قول مزبور این طور بگوییم، بگوییم اجرت از غیر بیت المال جایز نیست، از بیت المال جایز است. ارتزاق هم جایز است. نه بگوییم اجرت مطلقاً جایز نیست، چه از بیت المال و غیره لکن خصوص بیت المال ارتزاق جایز است. کما اینکه ارتزاق از اموال عمومی هم درست نیست. مردم می گویند آقا ما خودمان رزق را می دهیم. آن هم نمی شود ارتزاقش باید بیت المال باشد.

بل ولا جواز اخذ الاجرة عليه مطلقا، عرض کردیم صاحب وسائل حالا اگر این شرح بنده نبود، به این زودی ها این مطالب به ذهن مبارک شما که ایشان می خواهد بگوید، پس بنابراین چند تا قول شد، یکی اینکه اخذ اجرت مطلقا لا يجوز، یکی اینکه اخذ اجرت لا يجوز الا من بیت المال.

یک قول سوم هم ایشان می آورند بعد ولا جواز اخذ الاجرة عليه مطلقا ادا، بله ما داریم در میان فقهایمان که اجازه اخذ اجرت مطلقا دادند، چه بیت المال و چه غیره. گفتند کراهت دارد انسان می تواند برای اذان، حتی اذان نفسه هم اخذ اجرت بکند. ادا المرتضی رحمه الله عرض کردم در میان اهل سنت هم کراهت داریم، چون اهل سنت در آن روایتی که مال عثمان بن ابی العاص است حمل بر کراهت می شود. فکره، این قول سوم شد، که اخذ اجرت مطلقا جایز است، چه از بیت المال، مال حاکم، اموال عمومی، نمی خواهد رزق باشد، و تبعه الکاشانی مرحوم فیض، و فی الذکری و المحکی عن البحار، و تجارة مجمع البرهان، مجمع البرهان مال مرحوم، ذکری که شهید اول است، بحار هم که مجلسی است، و مجمع البرهان شرح ارشاد علامه است، مجمع البرهان این شرح مال مرحوم محقق اردبیلی قدس الله سره، انه متجه، رأی دیگر اصلا کراهت دارد، اخذ اجرت حتی از فرد عادی، حتی برای نماز خودش، که آقای خویی هم فرمودند طبق قاعده همین طور است. انه مجته، وجیه، برای له وجه مثلا، متجه یعنی له وجه، وفي المدارک انه لا بأس به، و كأنه این جواز و کراهت ظاهر المعتبر، معتبر هم مال محقق صاحب همین کتاب است، محقق حلی، و فی المحکی ان تحریر و منتهی، این هر دو کتاب مال مرحوم علامه است. و فی المحکی ان فی الاجره نظرا، معلوم می شود این دو کتاب فقهی هم در اختیار ایشان نبوده است. البته هر دو چاپ شدند، چاپ قدیم که هر دو شدند، بعضی چاپ جدید هم دارند. لکن از اینجا این قول را که ایشان نقل می کنند، خیرة الاکثر یا خیرة الاکثر، خیرة گزینش به اصطلاح، گزینه بیشتر فقهاء یا اختیارشان، بل المشهور، دقت فرمودید من آن روز توضیح دادم که این هست در جواهر و غیرش هست. می گوید و الاشهر بل المشهور، بل برای بالاتر است. ولذا بعد از بل اهمیتش بیشتر از قبلش است.

و عرض کردم سرش هم این است که عنوان مشهور، قوی تر است تا اشهر یا اکثر، چون اکثر مثلا ۵۵ درصد، ۴۵ درصد ۵۵ درصد اما وقتی گفت مشهور ۹۰ درصد و ۱۰ درصد، این می شود مشهور چون طرف مقابلش شاذ است. اما اکثر در مقابلش کثیر است، یا مشهور، اشهر مقابلش مشهور، بل المشهور نقلا و تحصیلاً این یک اصطلاحی بوده در آن زمان می گفتند الاجماع نقلا، المشهور نقلا، مرادشان از المشهور نقلا یعنی عده ای از فقهاء در عبارتشان گفتند المشهور الحرمه، نقل شهرت کردند. این مورد از نقل یعنی این مطلب در عده ای از کتب فقهی متأخر ما آمده که المشهور حرمة اخذ الاجرة على الاذان. تحصیلاً ما هم که مراجعه کردیم همین طور است. اکثر فقهاء مشهور فقهاء ۹۰ درصد فقهاء گفتند لا يجوز اخذ الاجره على الاذان. پس یکی نقلا و یکی تحصیلاً الحرمه، بل عن المختلف، مختلف مال علامه

پسر خواهر ایشان، هذا مذهب اصحابنا، ظاهر در عبارات آقای خویی هم خواندیم. مذهب اصحابنا می گویند اجماع قوی نیست، اصحابنا خیلی اجماع نیست. الا من شهد، بل فی حاشیة الارشاد، حاشیه ارشاد مال محقق کرکی، معروف به صاحب جامع المقاصد و محقق ثانی. لا خلاف فی تحریم الاخذ الاجره علیه، پس یک آقای بزرگواری در خود علامه فرمود که مذهب اصحابنا، بعد از علامه محقق کرکی، محقق کرکی تقریباً مثلاً ۲۲۰ سال فوتشان بعد از ایشان است. ۲۴۰ است فکر می کنم فوت ایشان. ۹۴۰ معذرت می خواهم، مرحوم علامه قدس الله نفسه ۷۲۶.

بل فی حاشیة الارشاد للکرکی لا خلاف فی تحریم اخذ الاجرة علیه سواء كان من السلطان، او من طائفة من الناس، کاهل محله او قرية، پس اینجا دعوی اجماع و لا خلاف هم شده، نه فقط عنوان مذهب اصحابنا.

بل فی جامع المقاصد، این همان کرکی است صاحب همان است، و عن الخلاف، خلاف شیخ طوسی، البته اجماعات خلاف خیلی چون چیز ندارد، الاجماع علیه، ببینید می آید بالاتر.

گفتند مشهور، گفتند مذهب اصحابنا، گفتند لا خلاف، ببینید لا خلاف باز غیر از اینها، بعد بعضی گفتند الاجماع علیه. اگر یاد مبارکتان باشد که انشاء الله فراموش نفرمودید مثل بنده، آقای خویی هم عمده دلیلش ظاهر همین اجماع بود که نقل اجماع شده بر حرمت اخذ. بل لعله مراد المرتضی، اصلاً احتمال دارد که مرحوم سید مرتضی گفته مثل در کتاب ترمذی هم دارد کراهة اخذ الاجرة على الاذن، این کراهیتی که ایشان گفته مرادش حرمت است، حالا به اصطلاح بنده حرمتی که منشأش سنت رسول الله (ص)، جعل نبوی است، نه خود کتاب. بل لعله یعنی لعل التحريم، ضمیر لعله بر می گردد به تحریم، مراد المرتضی من الکراهة لما فيه من الجمع بين العوض و المعوض عنه، یک دلیل سید مرتضی این است که منشأ این که کراهت دارد، منشأش این است که جمع بین عوض و معوض می شود. چرا جمع می شود؟ چون من می گویم اذن می گویم پول می گیرم، اذن می گویم برای پول، خود این اذن که من پول می گیرم برای پول، برای خود من هم مستحب است، خود اذن برای من هم مستحب است، پس من می آیم پول می گیرم برای علمی که خودم مستحب است. هم عوض به من می رسد که پول باشد هم معوض منه که خود استحباب باشد. خب ایشان می گوید جمع بین عوض و معوض در باب معاملات حرمت است. پس این که می گوید یکره و این طور استدلال می کند، مراد یحرم است. از یکره مراد حرمت است.

البته ایشان خودشان هم مطلعند بر فرض این توجیه در عبارات مرحوم سید مرتضی بیاید، در عبارات متأخرین نمی آید.

.....
ضرورت کون المودن احد المخاطبین به، روشن شد قرائت عبارت؟ چرا جمع بین عوض و معوض است؟ چون این گفتن اذان چیزی نیست که بر دیگری باشد، خوب دقت بکنید، بر من هم هست. من اذان که می گویم خودم مکلف هستم به اذان. عوض این اذان را هم باز می گیرم، پول، پس جمع کردم بین عوض و معوض. مراد از معوض اذان، استحباب اذان برای خودم، پول هم گرفتم، پس من کاری کردم که هم عوض و هم معوض هر دو به من رسید.

پس مراد ایشان حرمت است نه مراد ایشان کراهت.

ضرورت کون المودن احد المخاطبین به، خب این لعله، این وجه اول که حتی کراهت در عبارت سید مرتضی مراد حرمت باشد.
بعد دلیل، دلیل بر حرمت اخذ، و لقول امیر المومنین (ع) آخر ما فارقت علیه حبیب قلبی ان قال لی، این را هم مفصل خواندیم، روایت سکونی است. که عرض کردم این روایت به عنوان آخر و اینها از عثمان بن ابی العاص در کتب اهل سنت آمده. دیگر یواش یواش و انصافا هم خصوصا چون ذیلش دارد که نماز را به خاطر اضعف معصومین بخوان، اثبات حرمت از این روایت انصافا مشکل است. و خصوصا که اینکه این کلام را پیش اهل سنت پیغمبر (ص) به یکی از صحابه گفتند، با اینکه دهها جماعت اقامه می شد، این طور نبود که یک نماز جماعت باشد. خیلی بعید است. و خصوصا که این مطلب را ایشان می گوید اواخر عمرشان پیغمبر (ص) به من پیغام فرستادند. مگر اینکه بگویم اواخر پیغمبر (ص) جعل این حکم کردند، ولی غیر از این الان خیلی مشکل است.

مثلاً بگویم تا سال حدود اواخر دهم، یازدهم، اوایل یازدهم، اخذ اجرت جاری بود، جایز بود. بعد پیغمبر اکرم (ص) تحریم کرد همان آخر. خیلی بعید به ذهن می آید. و مال امیر المومنین (ع) هم مشکل دارد چون اصلا امیر المومنین (ع) نماز جماعت نمی خواند. مگر اینکه بگویم مراد از اذا صلیت سفری که امیر المومنین (ع) به یمن رفتند، خب آن آخر نیست. نمی فهمیم غرض به هر حال

س: آخر چیزی بود دیگر؟

ج آخر دستور؟ چون ایشان آمدند یمن، از یمن که آمدند به مکه یک عده احکام را در مکه یاد گرفتند. نمی دانم.

س: بنا بر قصد خلافت که نبوده، بنا این بوده که امیر المومنین (ع) امام جماعت باشند، ۴۶: ۳۱

ج: می دانم بنای حضرت بر امام جماعت، می دانم، می فهمم که خب گفتم این در یمن بود. وقتی فرستادند یمن به عنوان قاضی نماز جماعت هم می خواندند. توی روایت ما هم دارد که یک کسی گفت ما با امیر المومنین (ع) پنجاه روز سفر بودیم، در همه نمازهایی که

جماعت ایشان می خواند قول هو الله احد می خواند، چون مثلاً قول هو الله احد، پیششان کوچک است، این برایشان ملتفت، یعنی جالب توجه بود که حضرت در تمام این نمازها قول هو الله احد می خواندند.

خب این هم مرسل به اصطلاح روایت چیز.

و مرسل الصدوق، روشن شد حالا غیر از بحث های سکونی و آن بحث های طولانی می خواهم راه هایی را عرض بکنم. اینها فقط یک راه را می روند. ما همیشه عرض کردیم بررسی روایات از یک راه معین، اسمش را روش علمی یا روش فکری گذاشتند. اما همان روایت را از جهات مختلف بررسی بکنیم و از زمینه های مختلف، اسمش را منظومه فکری گذاشتیم. و ما نیاز داریم الان چه در فقه چه در اصول چه در حدیث رجال، تشکیل منظومه فکری بدهیم، یا منظومه علمی.

اصطلاح منظومه علمی پیش ما اگر ما داده های خودمان را مرتب بکنیم، منظومه علمی است. اگر از این داده ها خودمان هم برداشت بکنیم و تحلیل بکنیم، منظومه فکری است.

این اصحاب ما و اهل سنت مشهورشان غالباً روش علمی یا منهج علمی یا منهج فکری دارند. غالباً این طور هستند. مثلاً آقای خویی مثلاً اینها می گفتند نوفلی توثیق نشده، پس حدیث ضعیف است. آقای خویی می گویند نه نوفلی توثیق شده به کتاب کامل الزیارات و تفسیر علی بن ابراهیم پس ثقه است، این را می گوییم ما روش، هست همه شان دارند، مشکل خاصی ندارد. اما اینکه این روایت را ما بیاییم نگاه بکنیم در میان اهل سنت معروف شده از عثمان بن ابی العاص ثقفی، آدم خیلی بدی هم نیست تصادفاً، و خودش هم می گوید قلت له یا رسول الله (ص) امنی، من را اجازه بده امام جماعت بشوم، شواهد آمده، حدیث آمده، خصوصیات آمده، کتاب سکونی، بقیه احادیث سکونی، همه را که با هم نگاه می کنیم، واقعا نسبت به این ثبوت کلام عن امیر المومنین (ع) کاملاً شک داریم. واضح است که این مطلب...

این کار را من عمداً می تکرار می کنم ما معتقدیم که در این زمان، آن که مناسب است، آن منظومه علمی یا منظومه فکری را تشکیل بدهیم.

بعد ایشان می گوید و مرسل الصدوق اتی رجل امیر المومنین علیه السلام فقال الی آخر، خب این روی مثلاً می گویند مرسل صدوق چون اگر ارسال آورد قبول می کنیم، چون ایشان می گوید که به اصطلاح حجت است. عرض کردیم مراسیل صدوق هم حجت است. چه به عنوان روا باشد چه به عنوان روی، لکن حجت پیش خود ایشان.

ما توضیح کرارا عرض کردیم در آن زمان بین اصحاب ما این طور نبود که بیایند سند را بررسی کنند، این روشی که اهل سنت داشتند، این دعوی است که من ادعا می کنم. تا زمان علامه البته محقق هم طرح کرده عمل نکرده، اصلاً ما بین علمای ما کسی که عملاً در فقه حجیت تبعدی قائل باشد، نداریم. این توضیح را من عرض کردم. حجیت تبعدی در اصطلاح ما این است که ما یک معیار را از روایات یا از عقلاً یک معیار تهیه بکنیم، به دست بیاوریم، هر خبری واجد آن معیار بود حجت، والا فلا، این اسمش حجیت تبعدی است به اصطلاح ما.

مثلاً آقای خوبی می گویند داریم، هر خبری که راوی اش تمام طبقات ثقة بود، آن تبعد حجت است تبعداً، می خواهد وثوق را اطمینان بیاورد یا نیاورد، مگر یقین به خلاف پیدا کند.

اهل سنت می گویند بله، کل خبر راویه عدل ضابط، عن مثله الی اخر الاسناد من غیر شدوذ و لا علة، هر خبری که این معیار را داشته باشد حجت است تبعداً. از زمان علامه و بعد هم شهید ثانی در درایه، اینهایی که متأخر از علامه هستند، اینهایی که دنبال خبر صحیح هستند، کل خبر رواه عدل امامی، عدل امامی نه عدل ضابط، عدل امامی یروی عن مثله الی جمیع الطبقات حجة، حجیت روی این است، کل خبر یرویه، این را ما اسمش را گذاشتیم حجیت تبعدی.

در حجیت تبعدی ضابطه چیست؟ وجود معیار است. مثلاً اخباری های ما کل خبر یوجد فی احد الكتب المشهور فهو حجة، این هم مبنای اخباریان، مثلاً در فقه الرضا چون مشهور نیست، قبول نمی کنند یا دعائم، اما در کتب صدوق باشد، هر کتاب صدوق باشد، می خواهد فقیه باشد، خصال باشد، تمام، چون کتب خوب دقت بکنید، نه کتب صحیحه، اشتباه نشود، فتوای اخباری ها کتب مشهوره، و مرادشان از کتب مشهوره کتبی هستند که فرض کنید در اجازات ذکر شدند، در فهرس ذکر شدند، اصحاب ما در طول تاریخ نقل کردند، نسخش هم موجود است. مثلاً یک کتابی که رفتند از یک مثلاً کشور دوری مثل هند، مثل همین ۳۷:۱۳ که پریوز صحبتش بود، یا جعفریات رفتند از هند آوردند، کسی هم ندیده، این کتب مشهوره نیست. خوب دقت کردید؟ کتب مشهوره، این مبنای اخباری ها. ما اسم این را گذاشتیم حجیت تبعدی.

این حجیت تبعدی در میان اهل سنت از اواخر قرن دوم مطرح است.

س: در مقابل، حجیت تبعدی در مقابل؟

ج: حجیت عقلایی، شواهدی یعنی مجموعه شواهد

حجتی که بین عده دیگری بوده که نه ما معیار واحد نداریم. مجموعه معیارها داریم. سند را نگاه می کنیم، مصدر را نگاه می کنیم، اشخاص را نگاه می کنیم، خود متن را نگاه می کنیم، فتوا را نگاه می کنیم، مجموعه شواهد.

س: ضمائم؟

ج: با مجموعه شواهد می گویم این خبر حجت است.

قول سوم این چون تقسیم بندی بنده است، جایی نیست. قول سوم که خبر کلا حجت نیست. رأی سید مرتضی. این قول سوم چه می گوید؟ می گوید شما حتی شواهد هم اقامه نکنید، این شواهد برای شما وثوق به حکم می آورد، مضمون خبر، اما الفاظ خبر، به عنوان دلیل لفظی باشد حجت نیست. پس یکی حجت تبعدی است، یکی حجت عقلایی است اسمش، حالا عقلا به معنای عام. آن وقت این حجت عقلایی یک عرض عریضی پیدا می کند. مثلاً حجت با شواهد تاریخی، حجت با شواهد اسلامی، حجت، یعنی شواهد، حجت با وجود شواهد. مثلاً اصحاب ما یک عده ای شان روی شواهد کتاب و سنت زیاد کار می کردند، عده ای دیگرشان این ماعظ اساسی قم، خوب دقت کنید، قم حجت شواهدی پیششان است، با تجمیع شواهد، لکن تجمیع شواهدی که بیشتر بزرگان مذهب اند، شواهد مذهب؛ چون شواهد دیگر شواهد تاریخی و عقلایی است، یکی شواهد دینی، یعنی در کتاب یا سنت معروف، یکی شواهد مذهبی یعنی در شیعه. قمی ها بیشتر تصرفشان روی این جهت است، شواهد طائفه. بغدادی ها به خاطر وضعی که موجود بود، شواهد دینی و عقلایی و این در تاریخ ثابت باشد هست. در مقابل این دو رأی، رأی مثل سید مرتضی، سید مرتضی در خبر بما هو خبر حجت نیست. حالا یک مضمونی دارد. اگر این مضمون مورد شواهد بود به آن عمل می کنیم. که مهمترین شاهد هم به نظر مرحوم سید مرتضی تلقی به قبول است. این خیلی مهم است. یعنی آن که مهم است طائفه آن را قبول کرده باشد، نه خبر نه سند نه مصدر

س: محفوف به قرینه را سید قبول دارد

ج: قرینه اش این است، نه محفوف به قرینه به آن معنا. بعدش هم سید که قبول می کند مضمون را قبول می کند، آقایان ملتفت نشدند، متن را نمی آورد. لذا به اطلاقتش تمسک نمی کند، دلیل لفظی حسابش نمی کند.

می گویم چون این مبانی در حوزه های ما متأسفانه درست تنقیح نشده، ما این را درست توضیح دادیم.

خوب دقت بکنید. مدعای بنده این است: حجیت تعبدی که دارای معیار باشد اصلا ما در قدمای اصحاب، تا زمان علامه نداریم. خود مرحوم محقق که دایی ایشان است و فقیه بزرگ شیعه است محقق حلی، در اول معتبر دارد و قال قوم يجب العمل بكل خبر سلیم السند، این تعبدی، حجیت تعبدی این است. بعد ایشان ردش می کند، این را هم قبول نمی کند.

این رأیی را که محقق فرمودند در شرایع تقریبا حالا با کم و زیادش دیگر، چون کم و زیادش را الان نمی خواهم بگویم، رأی اصحاب همین است که محقق قبول کرده است. ایشان می گوید معیار قبول خبر این است: کل خبر عمل الاصحاب به او دلة القرائن علی صحته، این دو تا معیار

س: پس استاد تا زمان مرحوم علامه حجیت عقلایی حاکم بود دیگر

ج: عقلایی به این معنا یعنی شواهدی، روشن شد؟

س: از زمان علامه فی زماننا هذا همان تعبدی است دیگر

ج: هان حجیت تعبدی، البته باز هم بعد از علامه عده ای قبول نکردند، مثل مرحوم نائینی و اینها هم قبول نمی کنند. اینها اسمش را گذاشتند موثوق به، این وثوق یعنی شواهد، خود مرحوم نائینی دیگران بزرگان، حالا در خود قم این طور بوده، مرحوم آشیخ عبدالکریم دیگر، آقای بروجردی باز مسئله رجال را مطرح کردند. باز هم اینها خبر صحیحی که احراز شده قبول نکردند، خبر ضعیفی که قبول شده قبول کردند الی آخره. روشن شد آقا؟ من این مبانی اصحاب را خوب برایتان روشن بشود.

بله علامه که آمد گفت کل خبر راویه عدل امامی، ام مثله الی آخر اسناد این صحیح، این می شود حجیت تعبدی. پس اگر مرحوم کلینی گفته این روایت صحیح است، این روی آن مبنا است یعنی با مجموع شواهد. اگر شیخ صدوق گفته افتی بجمع ما فیه، با آن مبنا، لذا اگر در کتاب صدوق مرسل هم باشد، چه روا باشد چه روی باشد، پیش ایشان حجت است.

س: حاج آقا شیخ در عده از کلامشان حجیت تعبدی در می آید...

ج: شیخ هم کلامش خالی از تضارب نیست، هم عملش خالی از تضارب نیست. شیخ ظاهرا بنا بوده که یک راه را تأسیس بکند که حجیت تعبدی که بین اهل سنت رسمی بوده بیاورد، نتوانسته تا آخر، چون آن هم دیده با مشکل برخورد می شود، نمی شود قرن پنجم

نمی شود. علامه این را آن هم به خاطر گذشت زمان و طول زمان و کتاب ها دیگر موجود نبود. جمع آوری قرائن سخت بود، لذا رفت روی سند. روی همان راه سند. الان هم در زمان ما یک مقداری قبول می کنند چون جمع آوری قرائن سخت است.

س: در بین اهل سنت هم همین سیر وجود دارد یا تعبیدی است؟

ج: نه اهل سنت تعبیدی است. دارند لکن اهل سنت خوب دقت بکنید، اگر بخواهند شواهد بیاورند خوب عنایت بکنید، ما اگر بخواهیم شواهد بکنیم به عمل قدما و اعراض قدما خوب دقت بکنید، ما شواهدی که می آوریم یا عمل کردند یا اعراض کردند. اهل سنت شواهدشان با خود روایت است باز. عمل را حساب نمی کنند. چون آنها با همدیگر بلانسبت با همدیگر دعوا دارند دیگر، فرض کنید که شوافع به این عمل کردند، احناف می گویند ما عمل نمی کنیم. الان روایتی هست احناف عمل می کنند، شوافع عمل نمی کنند. یک چیز ثابتی ندارند که بگویند، ما خب ثابت داریم مثل قدما ی اصحاب، نکته روشن شد؟

آنها دنبال شواهد هستند همین آقایانی که بحث لا ضرر تشریف می آورند، مثلاً بحث لا ضرر را بخاری قبول نکرده، مسلم قبول نکرده حدیث لا ضرر را. بعدی ها بعد از قرن سوم به بعد، عده ای از ایشان گفتند حسن لغیره، عده ای گفتند صحیح لغیره، پس روشن شد شواهد نحوه شواهد چه جوری؟

شواهد پیش اهل سنت باز روایت است به این معنا که این حدیث سندش صحیح نیست، اما این روایت از راه دیگر هم آمده، از صحابی دیگر هم آمده، از راه دیگر هم، آن هم ضعیف است، لکن یقوی، روشن شد؟ ما شواهدمان روی عمل است غالباً. البته ما هم شواهد نقلی داریم، آنها به شواهد عمل مثل ما، مگر اینکه احراز کل اهل سنت باشد، آن بحث دیگری است، آنها شواهدشان نقلی است باز، یعنی یک حدیث ضعیف شواهد، یک حدیث ضعیف دیگر، یکی دیگر، یکی دیگر، رواه فلان و هذا ضعیف، بعد می گویند و هذه طرق یقوی بعضها بعضاً، روشن شد؟ آن وقت از اینجا اصطلاحات دارند، مقوی دارند، تابع دارند، له متابع له مقارن، یک چیزهای خاص خودشان که اینها بر می گردد به جوانب نقلی. ما بر می گردد به جوانب عملی، نمی دانم روشن شد چه می خواهیم بگویم؟ ماها شواهد را مثلاً تلقی به قم در علمای قم، تلقی به قبول در علمای بغداد، بر می گردد به این طرف، آنها باز بر می گردند که ایشان سوال فرمودند این برای آشنایی با این کل جهان اسلام برایتان خیلی مفید است که آنها چه کار می کنند، ما چه کار می کنیم. این راجع به این مطلب که کمی خارج شدیم دیگر.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين